



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ / اسفند / ۱۳۹۷

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱۴ جمادی الثانی ۱۴۴۰

موضوع جزئی: ترتب - تنبیهات : تنبیه هفتم - نتیجه کلی بحث ترتب

جلسه: ۷۷

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### تنبیه هفتم

خطاب مترتب علیه بر دو قسم است. (منظور از خطاب مترتب علیه یعنی همان خطاب اهم) گاهی این خطاب آنی است، به این معنا که در وعاء زمان استمرار ندارد، مثل انقاذ غریق، خطاب «انقذ الغریق»؛ یک خطاب آنی است که بقاء و استمرار ندارد. زیرا اگر کسی به این خطاب عمل نکند باعث می شود که غریق هلاک شود و اگر غریق هلاک شد، خودبخود تکلیف ساقط می شود، اما گاهی این چنین نیست، یعنی یک نحوه بقاء و استمرار دارد به گونه ای که عصیان نیز مستمر است.

در قسم اول عصیان، بقاء و استمرار ندارد. یعنی خطاب در همان لحظه ای است که کسی در حال غرق شدن است، عصیان نیز مربوط همان لحظه است. اگر کسی برای نجات غریق نرود، هم تکلیف ساقط می شود و هم زمینه عصیان از بین می رود. اما بعضی از خطابات یک نحوه بقاء و استمرار دارند، لذا عصیانشان نیز دارای بقاء و استمرار است و اگر کسی این خطاب را امتثال نکند، عصیان او استمرار پیدا می کند. زیرا موضوع خطاب باقی است، مثل «أدّ دینک»؛ خطاب اداء دین یک خطاب مستمر است. اگر مکلف آن اول و زمان اول عصیان کند، چون موضوع خطاب باقی است این تکلیف منتقل به زمان دوم می شود و اگر در زمان دوم نیز عصیان کند، موضوع این تکلیف باقی است و منتقل به زمان سوم می شود، همینطور این خطاب استمرار دارد و لذا عصیانش هم مستمر و باقی است، زیرا موضوع آن کماکان باقی است.

(این مطلب را جهت یادآوری عرض می کنم که بحث ترتب از ابتدا تا به انتها، حول همان قسم اول از اقسام پنج گانه تراحم بود. زیرا تراحم غیر از جایی که دو تکلیف اهم و مهم متضادند و فی زمان واحد اجتماع کردند و مکلف قادر به اتیان هر دو نیست، در چهار قسم دیگر هم مطرح است.)

محقق نایینی می فرماید: آنچه تا به حال در مورد ترتب بحث کردیم مربوط به جایی است که خطاب استمرار و بقاء ندارد و لذا عصیان آن نیز مستمر نیست. تصویر ترتب در چنین فرضی همان است که در گذشته گفتیم؛ یعنی گفتیم: ما یک خطاب مترتب داریم، یک خطاب مترتب علیه. منظور از خطاب مترتب علیه همان خطاب اهم است و منظور از خطاب مترتب، خطاب مهم و در نظریه ترتب خطاب مهم مشروط به عصیان خطاب اهم شد.

اگر خطاب اهم آنی باشد نه تدریجی یعنی استقرار و بقاء در آن نباشد، این جا اشتراط خطاب مهم به عصیان آن خطابی که استمرار و بقاء ندارد هیچ مشکلی ایجاد نمی کند. یک خطاب آنی مثل خطاب به انقاذ غریق؛ قهراً خطاب دوم که مشروط به عصیان خطاب اول است و خطاب اول، لم یکن له بقاء و استمرار، در این صورت محذوری در این اشتراط نیست و شرط متأخر هم پیش نمی آید،

بلکه شرط یعنی عصیان امر اهم مقارن با امر ترتبی است و لذا هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. دیگر فرق نمی‌کند که خود امر مترتب آنی باشد یا نباشد.

اما در صورتی که خطاب مترتب علیه یعنی خطاب اهم یک نحوه بقاء و استمرار داشته باشد، مثل خطاب به اداء دین و عصیان آن نیز به تبع خود خطاب دارای استمرار باشد، دو فرض پیدا می‌کند:

**الف)** گاهی امثال خطاب مترتب (خطاب مهم) دفعی است که در این صورت اشکالی در آن نیست. مثلاً از یک طرف (در مثال مناقشه نکنید) امر به اداء دین داریم که خطابش آنی نیست و استقرار و بقاء دارد و از طرف دیگر امر به رد سلام داریم. حال اگر کسی در حال اداء دین است و از طرف دیگر کسی رد می‌شود و به او سلام می‌کند و او باید جواب سلام آن شخص را بدهد. آن شخص الان هم باید جواب سلام را بدهد و هم بدهی و دین خود را اداء کند. (ممکن است بگویید این‌ها هم زمان هستند. نه، فرض کنیم لازمه‌اش تقدم و تأخر باشد. همین که مکلف بخواهد جواب سلام را بدهد، چند لحظه‌ای اداء دین به تأخیر می‌افتد.) امر به اداء دین استمرار دارد و باقی است، اما امر به رد سلام دفعی است، یعنی متدرج در زمان نیست. یک لحظه جواب سلام می‌دهد و تمام می‌شود. پس این شخص از یک طرف مأمور به اداء دین است و از یک طرف مأمور به رد سلام است لکن به امر اداء دین توجه نمی‌کند و آن را ترک می‌کند و رد سلام می‌کند. این‌جا امر به رد سلام مشروط به عصیان امر به اداء دین شده که در این صورت اشکالی تولید نمی‌شود زیرا درست است که الان رد سلام کرده ولی این رد سلام امر دارد، در عین این که امر به اداء دین عصیان شده است، اما به این امر که مشروط به عصیان امر به ازاله بوده عمل کرده است. عصیان اداء دین شرط اتیان رد سلام است. درست است که این عصیان بعد از سقوط امر به رد سلام باقی است ولی اشکالی در این رد سلام نیست.

**ب)** امثال خطاب مترتب و امر مترتب تدریجی الوجود باشد. یعنی یک زمانی را به خود اختصاص دهد. مثل نماز خواندن، که زمانی طول می‌کشد. نماز به تدریج محقق می‌شود، نماز غیر از جواب سلام است که دفعی است، اما بعضی از واجبات وجودشان تدریجی است. بالاخره چند دقیقه‌ای طول می‌کشد تا محقق شود.

محقق نایینی در این مورد اشکال کرده و گفتند: آیا می‌شود در اینصورت ترتب را به این نحو تصور کرد یا نه؟ مثلاً از یک طرف امر به اداء دین داریم. اداء دین خطابی است که آنی نیست و اگر مخالفت شود، این خطاب کماکان باقی است و عصیانش نیز کماکان استمرار دارد. مکلف به جای این که به این امر مستمر باقی عمل کند، آن را عصیان می‌کند و نماز می‌خواند. این‌جا خطاب مترتب یعنی امر به نماز، تدریجی است و نماز خواندن و اتیان امر نماز چند دقیقه‌ای طول می‌کشد تا بخواهد به این خطاب عمل شود. در این موارد گفته‌اند: نمی‌توانیم امر مترتب را بر شرطی که متأخر است متوقف کنیم، زیرا شرط متأخر ممتنع است. پس خطاب ترتبی نیز ممتنع است. البته این تابع این است که شرط متأخر را محال بدانیم یا ممکن.

سپس محقق نایینی به تفصیل راجع به این که چرا این‌جا نمی‌توانیم این را متوقف بر آن کنیم مطالب و مباحثی گفته‌اند که به این همین مقدار اکتفاء می‌کنیم و از بحث تنبیهات عبور می‌کنیم.

**نتیجه کلی بحث ترتب**

**فتحصل مما ذكرنا كله:** در بحث از این که آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضد است یا نیست؟ نظر ما این شد که امر به شیء نه مقتضی نهی از ضد عام است و نه مقتضی نهی از ضد خاص. بعد از بحث های طولانی به این نتیجه رسیدیم که اگر امر به چیزی شد، این امر مقتضی نهی از ضد عام آن نخواهد بود. منظور از ضد عام چیست؟ ترک الشئ؛ اگر به ما امر به نماز کنند، ضد عام آن یعنی ترک الصلوة منهی عنه نیست. اگر امر به چیزی کنند، مقتضی نهی از ضد خاص آن هم نیست. این مطلب داری اثر است که یکی از آثارش بحث ترتب است. یعنی اگر امر به ازاله نجاست از مسجد شود، مقتضی نهی از نماز نیست. اگر این را بگوییم، مسئله کاملاً روشن است. به طور کلی ما نیازمند این راه‌ها و این تصویرها برای تصحیح عمل عبادی مزاحم با واجب اهم نیستیم. اگر گفتیم امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام و خاص نیست، تکلیف روشن است و بحثی ندارد. اما اگر گفتیم امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است تکلیف روشن است. وقتی کسی که وظیفه‌اش ازاله نجاست از مسجد است، اگر ازاله را ترک کند و نماز بخواند این فعل او طبق فرض نهی دارد و نهی موجب فساد است و این نماز باطل است.

انما الکلام در جایی که امر به چیزی شده است و ما قائلیم امر به آن چیز مقتضی نهی از ضد خاص آن شیء نیست. این‌جا محقق خراسانی گفتند: این نماز صحیح است. زیرا درست است که امر ندارد، اما ملاک امر که موجود است و لذا این نماز صحیح است. اما شیخ بهایی اصرار داشتند که این نماز باطل است، زیرا این نماز امر ندارد. درست است که امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست و لذا از آن جهت نمی‌توانیم بگوییم که این نماز باطل است ولی از جهت دیگر این نماز باطل است و آن این که این فعل امر ندارد. از این‌جا بود که معرکه و نزاع ترتب شروع شد و نزاع‌ها برای اثبات امر داشتن نماز شروع شد.

تمام بحث ترتب را در این چند جمله خلاصه کردیم. تمام این بحث‌ها که حدوداً یکسال طول کشید، نتیجه‌اش این شد که طبق نظر ما امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام و مقتضی نهی از ضد خاص نیست.

علی‌رغم این که برخی گفتند این نزاع ثمره ندارد، عرض کردیم که ثمره دارد. هر چند بر مبنای ما تکلیف روشن است به علاوه هم به انکار ثمره توسط محقق خراسانی پاسخ دادیم و هم به انکار ثمره توسط شیخ بهایی. نظریه ترتب هم که توسط بزرگانی مثل کاشف الغطاء، میرزای شیرازی و محقق نایینی و برخی دیگر ارائه شد نیز مبتلا به اشکال بود.

اشکالات مختلف بود، محقق خراسانی یک نحو، دیگران به انحاء دیگر، امام خمینی به یک نحو، همه اشکالاتی که منکرین ترتب گفتند را تقریباً متعرض شدیم و بررسی کردیم و راه‌هایی که دیگران نیز برای تصحیح عمل عبادی مهم ذکر کردند بیان شد. مثل راه حل محقق اصفهانی، راه حل محقق عراقی و راه حل محقق بروجردی که همه را بحث کردیم. به هر حال جمع‌بندی این شد که ترتب یک نظریه غیر معقولی است و ممکن نیست و ما بدون این که اساساً نیاز به ترتب داشته باشیم بر مبنای خطابات قانونیه و باتوجه به این که قدرت شرط تکلیف نیست و نیز برخی از اموری که در قالب مقدماتی بیان شد، می‌توانیم این عمل را صحیح بدانیم؛ بدون نیاز به ترتب، بدون این که از راه ملاک بخواهیم این عمل را صحیح کنیم، همان‌طور که محقق خراسانی به آن قائل است. با التزام به خطابات قانونیه و عدم اشتراط تکلیف به قدرت همه این‌ها قابل حل است.

هذا تمام الکلام فی مبحث الترتب.

**آیا آمر با علم به انتفاء شرط امر می‌تواند امر کند یا خیر؟**

کسی که می‌داند امرش شرطی دارد و این شرط منتفی است. آیا می‌تواند امر کند یا خیر؟ «هل يجوز للأمر بالامر مع العلم بانتفاء شرطه»؛ امر می‌داند که شرط امر منتفی است، با علم به انتفاء شرط آیا می‌تواند امر کند. قبل از این که وارد خود این مسئله شویم راجع به این عنوان بحثی وجود دارد چون ابتدا باید این عنوان را دقیق بشناسیم تا بعد بتوانیم بگوییم بلی یا خیر. این که اصلاً این عنوان یک عنوان درستی است یا خیر؟ خود این جمله صحیح است که «هل يجوز الأمر مع العلم بانتفاء شرطه»؟ امر یعنی کسی که در مقام امر است. آیا اساساً می‌تواند در این فرض امر کند و چنین چیزی ممکن است؟ هل يمكن؟ آیا امکان دارد امر کننده‌ای با وجود این که می‌داند شرط امرش محقق نمی‌شود امر کند؟ پس ما در درجه اول این عنوان را بررسی می‌کنیم.

«الحمد لله رب العالمين»